ماجراهای جنگل درخت بید

جایزه‌ای برای پشتکار



مترجم: سیمین فلاح

عنوان و نام پدیدآور : جایزه ای برای پشتکار/مترجم سیمین فلاح
مشخصات نشر: تهران؛ نشر افق دور، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری: ۱۶ ص، مصور (رنگی)
شابک: ۳-۷۴-۶۹۰۳-۶۰۰-۹۷۸
موضوع: داستان های آموزنده
گروه سنی ب، ج
رده بندی دیویی: دا۰ ۵۹ج ۲۵۹ ۱۳۹۲

عنوان: ماجراهای جنگل درخت بید (جایزه ای برای پشتکار)
ناشر: افق دور
مترجم : سیمین فلاح
تصویرسازی : کارلوس بوسکه
چاپ : اول ۱۳۹۲
لیتوگرافی و چاپ: صیام - جعفری
قیمت: ۲۵۰۰ تومان
شابک ۳-۷۴-۶۹۰۳-۶۰۰-۹۷۸
تیراژ: ۵۰۰

مرکز پخش:
تهران: اتوبان آهنگ، پلاک ۵۴
تلفن: -۱۵۵۲-۳۳۴۳۱۴۵۲-۰۲۱
۰۹۱۲۱۵۳۰۰۷۱
مرکز پخش: گیلان -رشت- ۰۹۱۱۱۳۲۰۰۸۷





در یک صبح پاییزی، سندی سنجابه و رونالد خرگوشه با یکدیگر به مدرسه می‌رفتند. تعطیلات تابستانی به پایان رسیده و درس و مدرسه آغاز شده و وقت آن بود که دیگر روی درس‌هایشان تمرکز کنند.

اما زمانی که به کنار رودخانه رسیدند، آب آن به خاطر باران شدید شب گذشته آنقدر بالا آمده بود که سندی و رونالد نمی‌توانستند از آن عبور کنند. آنها وقتی این منظره را دیدند خیلی ناراحت و دمغ شدند زیرا بار اول نبود که این اتفاق می‌افتاد و باید چاره‌ای می‌اندیشیدند تا یکبار برای همیشه این مشکل را حل کنند.

از آنجایی که سندی و رونالد حیوانات بسیار باهوشی بودند، فکر کردند و ناگهان فکر خوبی به نظرشان رسید: اینکه پُلی روی رودخانه بسازند که همه بتوانند از روی آن رد شوند و بدون معطلی دست به کار شدند و شروع به ساختن پل کردند.

در اطراف رودخانه درختانی قطع شده وجود داشت که آنها می‌توانستند از تنه‌شان برای ساختن پل استفاده کنند ولی مشکل این بود که آن کنده‌ها بسیار سنگین بودند و سندی و رونالد نمی‌توانستند آنها را از جای‌شان بلند کنند.

سندی و رونالد با تلاش فراوان سعی کردند تنه‌ی درخت را از جایش تکان بدهند و آن را روی رودخانه بگذارند ولی درست در آخرین لحظه که داشتند موفق می‌شدند، تنه‌ی درخت از دستشان سُر خورد و با صدای شلپ بزرگی به داخل رودخانه افتاد.

متأسفانه سندی و رونالد هم همراه با تنه‌ی درخت به داخل رودخانه افتادند. در همان لحظه دو تا از همکلاسی‌های‌شان که در راه مدرسه بودند وقتی این صحنه را دیدند کلی به سندی و رونالد خندیدند و آنها را مسخره کردند.



یکی از همکلاسی‌هایشان فریاد کشید: «امیدوارم از آب‌تنی‌تان لذت ببرید.» و همکلاسی دیگرشان گفت: «ببینم شما دو تا نادان واقعاً فکر کردید که می‌توانید روی رودخانه پل بسازید؟» و در حالی که هنوز می‌خندیدند از آنجا دور شدند. دوستان قصه‌ی ما خیلی غمگین شدند زیرا به کاری که می‌خواستند انجام بدهند از ته دل ایمان داشتند و کلی بابت انجامش هیجان داشتند. اما بخت با آنها یار بود و در آن نزدیکی یک سگ آبی مهربان زندگی می‌کرد که تصمیم گرفت برای ساختن پل به دوستان قصه‌ی ما کمک کند.

سگ آبی به آنها گفت: «درس خوبی به همکلاسی‌های‌تان خواهیم داد. من به شما کمک می‌کنم پل را روی رودخانه بسازید ولی به آن همکلاسی‌های بدجنس‌تان نباید بگویید که من به شما کمک کردم.»

سگ آبی سخت کار کرد و خیلی سریع چوب‌هایی را مناسب عرض رودخانه درست کرد. یکی از دوستان سگ آبی هم که به طور اتفاقی از آنجا رد می‌شد وقتی متوجه قضیه شد، ایستاد و به آنها کمک کرد.



تلاش و همکاری دوستان قصه‌ی ما با سگ‌های آبی باعث شد پل در مدت زمانی کوتاه ساخته بشود. پل واقعاً قشنگی شده بود! دوستان قصه‌ی ما کلی از سگ‌های آبی تشکر کردند و به آنها قول دادند که به همکلاسی‌های بدجنس‌شان چیزی درباره‌ی کمک آنها و اینکه چطوری توانسته بودند پل را بسازند، نگویند.

مدتی بعد، سروکله‌ی همان همکلاسی‌ها پیدا شد. آنها نمی‌توانستند چیزی را که می‌دیدند باور کنند: اینکه در عرض مدتی کوتاه پلی به آن زیبایی روی رودخانه ساخته شده بود! حتی آقای گورکن هم که داشت از آنجا رد می‌شد از دیدن پل شگفت‌زده شد و گفت: «معلم‌تان امروز خیلی نگران شده است زیرا اکثر شاگردان امروز غایب هستند و به خاطر بالا آمدن آب رودخانه نتوانسته اند به مدرسه بروند.»

همان روز وقتی دوستان قصه‌ی ما به مدرسه رسیدند، معلم‌شان بابت پشتکار و سخت‌کوشی‌شان به آنها جایزه و دیپلم افتخار داد.

نتیجه‌ی اخلاقی داستان:

سختکوشی، پشتکار، همکاری و ایمان به کاری که انجام می‌دهیم از کلیدهای موفقیت هستند و هر غیرممکنی را ممکن می‌سازند.

